

گذر و نظری بر جوانی از کتاب

« از پادشاهی مطلقه تا سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان »

در دسمبر ۲۰۰۹ به پیشواز چهل و پنجمین سالگرد اساسگذاری ح د خ، خاطره هایی و تحلیلی از گذشته، حال و پیشنهاد هایی برای آینده جنبش چپ، در برابر خواننده گان گذاشته بودم^۱. آن نگاشته، در جنب استقبال گرم خواننده گان گرامی، یگان واکنش منفی را نیز برانگیخت. چنانچه یک پیام زشت یک هم‌رزم دیروز، باعث تقابل و رسانه ای شدن گردید. بعضی از رفقا، ازان جمله محترم عبدالوکیل، با تماس های تلفونی از من خواست آن اعتراضیه انترنتی را بردارم، که من رضایت نادم. عبدالوکیل ضمن صحبت دوستانه اظهار داشت وی اسناد فراوانی در دست دارد که با نشر آن حقایق زیادی روشن می گردد. از ایشان خواستم این اسناد را هرچه زود تر تنظیم و منتشر کند تا زوایای تاریک مانده تاریخ ما روشن گردند. وی گفت نگاشتن آن را مدتیست آغاز کرده ولی نمی خواهد اکنون به نشر آن اقدام کند. ترجیح می دهد که بعد از مرگش منتشر شود. در برابرش استدلال کردم پس‌انتر یک نسل می میرد، موضوع کهنه می شود و علاوه بران اگر بر صحت بیاناتش شکوک ایجاد شود و یا طرف انتقاد قرار گیرد، به مثابه پاسخگو در قید حیات نخواهد بود و این کارش را توجیه بر بزدلی و ترس از مواجهه تلقی خواهند کرد.

سالها گذشت. یکی دو سال قبل در صفحات فیسبوک مرده هایی از نشر کتابی از نام ایشان حنا با چاپ تصویر رویه کتاب، منتشر شد که بعد به خاموشی گرایید. تا آنکه در تابستان-خزان گذشته از انتشار واقعی چنین کتابی اطلاع یافتم.

بنا بر هزینه گزاف تهیه کتاب، به زودی نتوانستم از مطالعه آن مستفید شوم. تا آنکه درین اواخر دوست مهربانی آنرا طور امانت غرض مطالعه به دسترسم گذاشت.

از مطالعه آن خیلی آموختم و بر دوربینی نویسنده در برداشتن و کشیدن اصل اسناد وزارت امور خارجه و همچنان بر حوصله و کاربری ایشان در تهیه و ترتیب اثری به این حجم، که بدون شک با خاطرات دو جلدی محترم سلطان علی کشتمند رقابت کرده می تواند، آفرین (!) گفتم.

این کتاب ۱۱۰۰ صفحه ای، با عنوان « از پادشاهی مطلقه تا سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان » در دو جلد در کابل به چاپ رسیده است.

شناسنامه مولف:

محترم عبدالوکیل، متولد ... در روستای کمری ولسوالی بگرامی، تحصیل یافته رشته اقتصاد از پوهنتون کابل، کارمند حرفوی حزب، عضو کمیته مرکزی، وزیر مالیه، سفیر افغانستان در ویتنام، عضو بوروی سیاسی ح د خ اسپس حزب وطن و وزیر امورخارجه جمهوری افغانستان در کابینه دکتور نجیب الله و از ابتدای تأسیس ح د خ یکی از فعالان برجسته آن بوده است.

درین کتاب مرور گذرایی بر پادشاهی محمد نادر و پسرش محمد ظاهر، صدارت محمد هاشم، شاه محمود و محمد داوود، قانون اساسی و اساسگذاری حزب د خ، دوره دموکراسی با مختصری از حکومت های آن، صورت گرفته، جمهوری داوود و مناسباتش با حزب د خ و موضعگیری های حزب در قبال آن تفصیل بیشتری دارد.

به قیام نظامی ۷ ثور ۱۳۵۷ و حوادثی که بعد ازان تا زمان برچیده شدن دولتداری حزب وطن، پیش آمده به تفصیل سخن رفته، مسایلی را که نویسنده به حیث فعال سیاسی و کارمند بلند رتبه حکومتی دران دخیل و یا شاهد بوده، با دقت شرح داده است.

¹<http://www.payamewatan.com/Articles-09/a.azhar251209.htm>

[http://www.ayenda.org/Az%20Koja%20ta%20Ba%20koja\(A.S.Azhar\).pdf](http://www.ayenda.org/Az%20Koja%20ta%20Ba%20koja(A.S.Azhar).pdf)

http://www.esalat.org/images/abdul_samad_azhar_45_years_dppa.htm

کتاب که خاطرات نویسنده را بازتاب می دهد، بالطبع هسته مرکزی آن را نقش خودش هم در حزب و هم در وزارت امور خارجه، می سازد. وی خود را در لا به لای اثرش، در نقش های خیلی عمده شناسانده است که به روایت خودش در این کتاب، براننده ترین آنها ازین قرار اند:

- کادر پر تحرک و فعال حزب؛
- مبتکر مفکوره کودتا یا قیام نظامی و آغازگر کار در میان نظامیان؛
- عصیانگر در برابر رهبری و اصول حزبی؛
- مبتکر مفکوره مصالحه ملی؛
- امضا کننده موافقتنامه های ژنیو؛
- و بالاخر سهمگیر فعال در سپردن زمام قدرت دولتی به ائتلاف شمال.

با آنکه درین کتاب، در مورد شماری از رهبران به صورت ظریفانه و یگان بار صریحانه، تصریحات منفی وجود دارد، آنهایی که به قدسیت آن رهبران معتقد و اشاره کوتاه غیر مساعد در باره آنها را جرم تلقی و علیه نویسنده حشر عمومی برپا می کردند، اکنون نه تنها شاهد چنین پیش آمدی نبودم، بلکه مقتضای ازان را که شماری از دوستان در تایید بینش خویش انگاشته اند، در صفحات خود نیز منتشر کرده اند.

در حالی که معتقد به اینم که دریافت هر انسانی از واقعیت های مشخص، زبیده شرايطی است که افکار، تخیلات و معتقداتش دران شکل گرفته اند، و خودم هم کدام استثنا نیستم، نه خود را عقل کل می پندارم و نه دیگران را. بنا بران، قضاوت ها و موضعگیری های هر یکی برخاسته از همین حقیقت است. اما شریک ساختن نظریات متفاوت، آنانی را که در صدد دریافت حقایق با قضاوت آزاد و بیطرفانه اند، کمک کرده می تواند.

در بازنگری کتاب مورد بحث، در پی نقد ادبی و انگشت گذاری بر اشتباهات املائی و انشایی، که کم هم نیستند، به دلیلی نیستم، که با دانستن کمبودی های ادبی و نوشتاری خودم، در موقعیتی نمی باشم که ازین نگاه بر کسی خرده گیرم. جناب عبدالوکیل خودش در پیشگفتار با فروتنی به وجود چنین نقایصی، اشاره کرده و باری محمد نبی عطیمی نیز نقدگونه بران سطری چند نوشته بود.

از محاسن برجسته کتاب، برخلاف آثار بیشتر نویسنده گان سیاسی، حرمت گذاشتن به همه کس و هر جریان و خود داری از جریحه دار ساختن احساس و برانگیختن خصومت دیگران، می باشد.

نویسنده، حتا با اعتراف و آشکار ساختن کجروی های اصولی خودش، در واقعیت گرایی کوشیده است، ولی بنا بر مقتضای طبیعت انسانی، به صورت ظریفانه از برخی حقایق ظفره روی کرده و مغشوش یا دگرگون، جلوه داده است.

محاسن، محاسن اند و طرف تایید و ستایش همگانی قرار دارند. اما معایب یا کمبودی ها، از دو نگاه بررسی می شوند: بد بینانه و یا بیطرفانه. بدبینان در خمیر مو می پالند، سوء تعبیر می کنند، از شیوه التقاطی استفاده می برند و بهانه گیری می کنند. اما من به آنچه در اولین مرورم بر کتاب، دریافته ام، یادداشت گونه و یا به گونه طرح سوال ها، ساده و پوست کنده، خدمت خواننده گرامی پیشکش می نمایم. انتظار دارم بدبینانه تلقی نشوند. من ممنون جناب عبدالوکیل استم که در سر تا پای کتاب از من با حرمت و لطف نام گرفته اند و هیچ کلمه تخریش امیزی به کار نبرده اند. اما وجیهه خود می دانم به اشتباهات شان که امیدوارم سهوی باشند اشاراتی داشته باشم. انتظار دارم با بزرگواری شان ملال خاطر به خود راه نداده توضیحات مرا تصحیح ضروری برای درج حقایق در تاریخ بدانند.

یک نظر کلی بر محتوای این کتاب، استلزام نقد گسترده آنرا در برابر خواننده قرار می دهد. اما من در زمان حاضر و در مبحث حاضر، به قسمت ها و جهاتی ازان، می پردازم که به شخص خودم و مسوولیت های سازمانیم ارتباط می گیرند. بدون مقدمه چینی و لفاظی، با ادبیات عام فهم میرزایی، مستقیم به طرح مسایل می روم.:

جناب عبدالوکیل در ص ۶۹ خبر مرگ میوندوال را چنین نگاشته که گویا دولت اعلان نمود «محمد هاشم میوندوال بعد از اعتراف به جرمش، خود را با نکتایی دست داشته اش حلق آویز نموده است» اگر بیرسم جناب عبدالوکیل آیا شما راست می گوئید که دولت همین طور اعلان کرده بود؟ چه جوابی دارید؟ شما که از منبع خبر ذکری نکرده اید، به یقین که آن منبع، دولتی نیست. به خاطری که دست اندرکاران آن دولت هم آنقدر احمق نبودند که در جراید دولتی چنین خبرنگارست و با این سفاقت را منتشر کنند. شما که آدم سیاسی، باخبر و فعال دوره های مختلف تاریخ، منجمله دوره جمهوریت داوود خان، بوده اید، به یقین که با چنین حوادث پر سر و صدا و نشرات مربوط، بی تفاوت نبوده ازان آگاهی کامل داشتید. علاوه بران شما آدم با مطالعه استید و بدون شک هم جراید آنوقت و هم نوشته های مرا در رد دروغبافی

های جعل کننده گان تاریخ، در سایت های اینترنتی و در کتابی درین مورد،² خوانده اید. درین کتاب متن اعلامیه حکومت و منبع آن درج است. اگر به منبع قابل باور دسترسی نداشتید، لازم نبود جعل دیگران را به مثابه یک حقیقت به نام خبر دولتی درج کتاب (که ماندنی و نابخشودنی است و به حیثیت و اعتبار خود شما صدمه می زند) بکنید و می توانستید نشانی منبع موثق دولتی را از من بگیرید. جراید آن زمان، بالخصوص جراید حکومتی و سالنامه ها منابع موثق برای دریافت اعلامیه های رسمی اند و نویسنده یی که از کجروی می پرهیزد مستقیم به منابع باوری می رود.

در ص ۱۵۱ در باره سازمان انقلابی اردو چنین معلومات داده شده است:

«قبل از تاسیس ح د خ ا تشکیلات مستقل و بسیار محدود بنام «سازمان انقلابی اردو» در سنبله سال ۱۳۴۳ تحت نظر میر اکبر خیبر که در آن زمان یک افسر نظامی بود، ایجاد گردیده بود. قسمیکه آگاهی دارم، تنها نور محمد تره کی، ببرک کارمل و میر اکبر خیبر که از جمله اعضای کمیته تدارک کنگره موسس بودند، ازین جریان آگاهی داشتند. چنانچه سلیک هریسن محقق امریکایی که روابط نزدیک مخصوصاً در زمان زمامداری گاریباچف با ارگانهای مختلف اتحاد شوروی از جمله مقامات کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و ارگانهای امنیتی آنکشور برقرار نموده بود، در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب «پشت پرده افغانستان» چنین مینویسد:

«کمیسر نظامی پرچم «میراکبر خیبر» تلاشهایش را برای سازماندهی با تمرکز افسران آموزش دیده در اتحاد شوروی در قالب «سازمان انقلابی قوای مسلح» ادامه داد. این افسران به داؤد در کسب قدرت کمک کرده بودند. موقعی که این گروه پس از شکل گیری حزب دموکراتیک خلق افغانستان ظاهراً منحل شد، منابع مطلع اتحاد شوروی اظهار داشتند که «جی آر یو» با نادیده گرفتن دستورات کمیته مرکزی، خیبر و اطرافیان را تشویق کرده بود که گروه را همچنان حفظ کنند.»

جناب عبدالوکیل، آزرده نشوید اگر بگویم معلومات شما درین خصوص، موثق نمی باشد. این درست است که خیبر و کارمل را از تشبث خود درین ساحه اطلاع داده بودم. از ابتدا بنا بر حساسیت کار درین ساحه، از آنها خواسته بودم ما را به حال خود بگذارند. آنها هم به دلیل همین حساسیت، شاید به دلیل جدی نبودن موضوع کار در میان نظامیان و همچنان مصروفیت های زیاد شان در آغازین زمان فعال شدن حزب، تشبثی درین مورد نداشتند. صرف بعد از آنکه سازمان انقلابی اردو فیصله رسمی کرد تا در جنب حزب قرار گیرد، ببرک کارمل و میر اکبر خیبر کسانی بودند که مسوولیت ارتباط سازمان با حزب را بر عهده گرفتند. آنها هیچگاه در باره اشخاص و هویت شان پرسشی طرح نمی کردند. بیشتر گزارش های سازمان برای آنها جنبه اطلاعاتی و تحلیلی داشت که بعضی اوقات به گونه نوشتاری هم بدون ذکر نام سازمان یا گزارش دهنده، به دسترس شان قرار داده می شد. خلاف تصور شما، نور محمد تره کی در زمینه آگاهی نداشت و شاید حساسیت موضوع و امانت داری در برابر سازمان یا هر دلیل دیگری، مانع شریک ساختن این راز با وی شده باشد. اما حدس شما از محدود بودن اعضای سازمان انقلابی اردو، بالخاصه در آغازین روزهای تأسیس آن، درست است. این سازمان به دلیل مختصات ساحه کاریش باید خزانده، پوینده و با دوربینی کار می کرد. علاوه بران در برنامه کاری آن، قیام یا کودتا، آنگونه که پسانتر در برنامه های شخصی کسانی قرار گرفت و باعث تحریک و حتا تغییر پالیسی عنعنوی داوود خان گردید، قرار نداشت.

اما نمی دانم چرا نویسنده (در همه جا مراد از نویسنده، نویسنده کتاب، عبدالوکیل می باشد) خوش دارد بر منابع غیر موثق، صرف به دلیل نام و نشان شان و یا به دلیل یافتن مطلوبه ذهنی خودش دران ها، استناد و منبع خودی و با اعتبار را زیر پا کند؟! محتویات ادامه این قسمت نوشته اش به صراحت می رساند که او به منبع موثق و دست اول دسترسی داشته ولی به دلیلی که در ذهن خودش است، بر نوشته رد شده سلیک هریسن جعلکار استناد جسته است. آنچه در میان گیمه ها از هریسن نقل شده، هیچ جمله آن حقیقت ندارد. نه میر اکبر خیبر به این تلاش آغاز کرده، نه کدام یکی از اساسگذاران سازمان، تحصیلات اتحاد شوروی را داشتند، نه داوود را در گرفتن قدرت کمک کرده بودند، نه این سازمان «سازمان انقلابی قوای مسلح» نامیده می شد، نه سازمان ما گاهی منحل شده، نه دستوری برای الغای آن وجود داشت، نه جی آر یو کدام ارتباطی از اول تا آخر با این سازمان داشته و نه خیبر به احیای دوباره یا حفظ آن، آن هم خلاف دستور رهبری، تشویق شده بود.

ببینید، مطلب بالا را عبدالوکیل مثل یک حقیقت قبول شده نقل کرده و برای اثبات قولش با نوشتن کلمه «چنانچه» بران استناد جسته است. آیا برای خواننده این پرسش مطرح نمی شود که مقصد نویسنده از استناد برین منبع ضد ترقی و ضد

خودکشی یا قتل؟ گفتنی های نگفته در باره قتل میوندوال²

جنیش چپ، که با جعلیاتش احزاب و سازمان های مترقی را سیاه می گرداند، به جای منبع دست اول خودی، چیست؟
و با وجود علمش بر رد آن، چنانچه در ادامه خواهیم دید، با چه هدفی استناد بران را لازم می شمرد؟
ادامه دارد.

۱۱ مارچ ۲۰۱۷